

نقد و بررسی برخی از شبهات حدیث ثقلین

a.bagherzadeh@umz.ac.ir

عبدالرحمن باقرزاده / استادیار دانشگاه مازندران

پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۵

دریافت: ۹۶/۷/۲۰

چکیده

در طول تاریخ اسلام، حدیث «ثقلین» به عنوان سندی پرافتخار بر صفحه زرین حقیقت شیعی درخشیده و در حوزه‌های گوناگون کلامی، فقهی، حدیثی و تاریخی محل استناد شیعیان بوده است. این سند از چنان ظرفیتی برخوردار است که می‌تواند عامل وصل بوده و رفع اختلافات بین امت اسلام را موجب گردد و زمینه انسجام مسلمانان را فراهم سازد، ولی متأسفانه به سبب جهالت و بی‌مهری‌ها، از این ظرفیت عظیم درست استفاده نشده است. سؤال اصلی این است که چه عواملی موجب دور ماندن امت اسلام از این ظرفیت گردیده است؟ به نظر می‌رسد شبهه‌افکنی‌ها یکی از عوامل مزبور است. ضرورت فراهم آمدن بستر مناسب برای استفاده هرچه بیشتر از این ظرفیت، نگارنده را واداشت تا در تحقیق حاضر به دنبال پاسخ به برخی از آن شبهات برآید. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و مستند به منابع معتبر عامه است تا زمینه پذیرش بهتر مطالب را فراهم سازد. یافته‌های تحقیق نشان‌دهنده ضعف بنیادین شبهات وارد شده بوده و با اندکی تأمل و ملاحظه منصفانه، شبهات مزبور قابل برطرف شدن است.

کلیدواژه‌ها: حدیث ثقلین، صحیح بخاری، حدیث اصحابی کالنجوم، حدیث اقتدا به شیخین.

مقدمه

از جمله افرادی که سعی در تشکیک سند این حدیث دارد، ابن جوزی است که با نقل تنها یک روایت از پیامبر ﷺ که در سندش عبدالله بن عبدالقدوس، أعمش، عطیه و ابوسعید خدری حضور دارند، به تضعیف آن پرداخته و می‌نویسد: «قال المصنف: هذا حدیث لایصح» (ابن جوزی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۴۳۲). وی سپس به اظهار نظر دربارهٔ راویان پرداخته و سعی در مخدوش کردن چهره آنان داشته است.

ابن حجر هیثمی مکی از علمای شهیر عامه، نسبت به این اقدام ابن جوزی واکنش نشان داده، سخنش را به خاطر توهم و غفلت قلمداد کرده است و بعد از نقل متعدد حدیث ثقلین از صحیح مسلم، ترمذی و احمد حنبلی می‌نویسد: «و ذکر ابن الجوزی ذلک فی العلیل المتناهیة وهم او غفلة عن استحضار بقية طرقة بل فی مسلم عن زیدین ارقم انه قال: ذلک یوم غدیر خم...» (ابن حجر هیثمی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۴۳۹). ابن جوزی، که حدیث ثقلین را در کتاب العلیل المتناهیة در ردیف احادیث ضعیف آورده، به توهم افتاده و اشتباه کرده و یا شاید بتوان گفت: از بقیه طرق این حدیث غفلت کرده است، به گونه‌ای که [حتی] نقل صحیح مسلم را نیز به خاطر نیآورده که بر اساس آن، زیدین ارقم می‌گوید: پیامبر ﷺ در غدیر خم هم این را فرمود... .

این در حالی است که حدیث‌شناسان غالباً بر این باورند که حتی خبر واحد اگر واجد شروط صحت حدیث باشد مورد توجه و عمل واقع می‌گردد، و حال آنکه حدیث ثقلین علاوه بر منابع شیعی، در منابع اهل سنت نیز اگر متواتر نباشد، در مرز تواتر قرار دارد و صحت آن از سوی ده‌ها دانشمند برجسته عامه تأیید شده است. بررسی اسناد برخی از روایات نیز نشان می‌دهد که وثاقت همه یا بیشتر راویان آنها از سوی دانشمندان رجال عامه تأیید شده است. با این حال و با فرض واحد بودن حدیث ثقلین، برای پذیرش روایت، کافی است تا صحت سند و وثاقت یکی از طرق روایت اثبات گردد که اثبات هم گردیده است.

مثلاً، ابن ابی شیبہ استاد بخاری، حدیث ثقلین را با سند کاملاً صحیح نقل کرده است:

حدثنا عمر بن سعد ابوداود الحفري عن شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله

یکی از مهم‌ترین اسناد حقانیت مکتب تشیع، حدیث متواتر «ثقلین» است که همواره در حوزه‌های گوناگون دینی محل استناد شیعیان واقع گردیده است. بیشتر مخالفان شیعه، که به خاطر تواتر، راهی به انکار اصل حدیث ندارند، سخت در تلاش بوده‌اند که با طرح شبهاتی، از اهمیت و اعتبار حدیث مزبور کاسته و موجب بی‌اعتمادی به این سند مهم دینی گشته، مانع درخشش مکتب شیعه گردند. علت این تلاش هم مشخص است: این حدیث همهٔ مسلمانان را به پیروی مطلق از عترت طاهرین و تن دادن به مرجعیت انحصاری علمی آنان ملزم ساخته و همین مسیر را تنها راه هدایت، و دوری از آنها را موجب ضلالت معرفی کرده است.

با توجه به اهمیت حدیث، دانشمندان و محققان شیعه دایم به بررسی و زدودن هرگونه شبهه از ساحت این سند مهم پرداخته و به دفاع از سنت قطعی نبوی اهتمام ورزیده‌اند.

نگارنده کوشیده است تا به فراخور ظرفیت این مقاله، برخی از شبهات را بررسی و به آنها پاسخ مختصر بدهد و با استناد به منابع معتبر، از حقانیت و اعتبار حدیث دفاع کند.

شبهات

شبهات مزبور را می‌توان در چند بخش تقسیم کرد:

الف. شبهات سندی

برخی از دانشمندان عامه تلاش کرده‌اند تا در اصل ورود حدیث ثقلین تشکیک کنند و سند آن را مورد تردید قرار دهند؛ مثلاً بخاری، که از نقل حدیث در صحیح خود اجتناب کرده، در التاریخ الصغیر می‌نویسد:

قال أحمد فی حدیث عبدالملک عن عطیة عن ابي سعید، قال النبوی - صلی الله علیه و سلم - : «ترکت فیکم الثقلین»، أحادیث الکوفیین هذه مناکیر (میلانی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۹).

با همین جملهٔ مختصر، از حدیث می‌گذرد.

بخاری در حالی چنین مطلبی را از احمد حنبلی نقل می‌کند که وی در کتاب مسند با چندین سند، به نقل حدیث «ثقلین» پرداخته و کوشیده است زمینهٔ هرگونه اظهار نظر خلاف مانند سخن بخاری را از بین ببرد.

حدیث ثقلین، به عدم ورود آن در صحیح بخاری اشاره کرده، می‌نویسد: «هذا مما انفرد به مسلم و لم يروه البخاری» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۱۸) و بدین وسیله، آن را مایهٔ نقص در اعتبار حدیث وانمود می‌کند.

در پاسخ، باید گفت: دانشمندان برای اطمینان از صحت یک حدیث، طرق فراوانی را تعیین کرده‌اند که «ورود روایت در صحیح بخاری» از جملهٔ آن طرق نیست. در صورتی که طریق صحیحی برای حدیث وجود داشته باشد، قطعاً عدم نقل بخاری دلیل بر ضعف آن نخواهد بود.

علاوه بر این، به اعتراف علمای عامه، چه بسیار روایات صحیح که در صحاح سته از جمله بخاری و مسلم نیامده و در منابع معتبر دیگر وارد شده و به آن عمل گردیده است. بخاری نیز مدعی نشد هرچه در کتاب صحیح نقل نکرده‌ام ضعیف و باطل است. بدین روی، هرگز دانشمندی به خود اجازه نمی‌دهد روایت صحیحی را که - مثلاً - فقط مسلم نقل کرده، به سبب عدم نقل بخاری آن را باطل دانسته، رد کند؛ زیرا بخاری و مسلم تصریح کرده‌اند که نتوانسته‌اند همهٔ اخبار صحیح را ثبت کنند و فقط تعدادی از روایات صحیح را در کتابشان آورده‌اند. این مطلبی است که بسیاری از دانشمندان عامه بر آن تصریح کرده‌اند؛ مثلاً، نووی، شارح صحیح مسلم در این باره می‌نویسد:

انهما لم يلتزما استيعاب الصحیح، بل صحَّ عنهما تصریحهما بأنهما لم يستوعبا، و انما قصدا جمع جمل من الصحیح، كما يقصد المصنف في الفقه جمع جملة من مسائله لانه يحصر جميع مسائله (نووی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۴).

بخاری و مسلم ملتزم نشده‌اند که تمام احادیث صحیح‌السند را نقل کنند و خود نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند، بلکه قصد آنان این بوده که مقداری از احادیث صحیح‌السند را جمع‌آوری کنند؛ همان گونه که نویسندگان فقه تعدادی از مسائل را جمع می‌کنند، نه آنکه تمام مسائل فقه را ذکر کنند.

ابن‌الصلاح شهرزوری شافعی (۵۵۷-۶۴۳ق) می‌نویسد: بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح‌السند را در صحیح خود نیاورده‌اند و اصلاً چنین التزامی هم نداده‌اند. از بخاری روایت شده است: من تنها احادیث صحیح‌السند را در کتاب خود آورده‌ام، و چه بسیار احادیث صحیح‌السند را، که به خاطر طولانی شدن کتاب واگذاشته‌ام.

صلی الله علیه وسلم: «إني تارك فيكم الخليفين من بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن يتفرقا حتی یردا علی الحوض (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۳۱۶۷۹).

همیشه همین روایت را نقل کرده است، سپس می‌نویسد: «رواه الطبرانی فی الکبیر و رجاله ثقات» (هیشمی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۰) و بدین سان، صحت طریق این روایت را تأیید می‌کند.

وی در باب «فی فضل اهل البیت رضی الله عنهم» نیز پس از نقل همین روایت می‌نویسد: «رواه احمد و اسناده جید» (همان، ج ۹، ص ۱۶۳) و بدین وسیله، بار دیگر صحت سند را می‌پذیرد.

البانی (م ۱۴۲۰ق) نیز ضمن بحثی مفصل و تأییدهای مکرر نسبت به اصل حدیث ثقلین، با اشاره به همین طریق روایت (شریک تا زیدین ثابت) سلسله سند آن را خوب دانسته، ضمن تأیید نقل همین روایت توسط احمد حنبل، ابن ابی عاصم و طبرانی می‌نویسد: «و هذا إسناد حسن فی الشواهد و المتابعات» (البانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۷۶۱).

ابن‌کثیر نیز با تأیید صریح سند حدیث می‌نویسد:

و قد ثبت فی الصحیح أن رسول الله - رضی الله عنه - قال فی خطبته بغدیر خم: «إني تارك فيكم الثقلین: کتاب الله و عترتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۱۸۵).

وی همچنین در جای دیگر می‌نویسد: «قال شیخنا ابو عبد الله الذهبی: و هذا حدیث صحیح» (ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۸).

بدین روی، علاوه بر تمام منابع شیعی، منابع فراوانی از عامه مانند صحیح مسلم، حدیث ثقلین را ذکر و صحت آن را تأیید کرده‌اند که جای هرگونه تردید در اعتبار حدیث را از بین برده است و شبههٔ عدم صحت حدیث را از ریشه می‌خشکاند.

گفتنی است آیت‌الله میلانی ۱۸۷ دانشمند اهل سنت را نام می‌برد که از قرن دوم تا قرن سیزدهم به نقل حدیث ثقلین در آثارشان پرداخته و در حقیقت، به صحت این روایت اعتراف نموده‌اند (میلانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۹).

شبههٔ عدم ورود حدیث در «صحیح بخاری»

ابن تیمیه حرانی، که از مخالفان شناخته شدهٔ تشیع است، در نقد

گواهی او فهمیده می‌شود که حدیث مزبور، شروط لازم صحت را در دیدگاه بخاری داراست. در نتیجه، علت نقل نشدن حدیث ثقلین در صحیح بخاری، مانند نقل نشدن حدیث یوم‌الانذار، حدیث سفینه، حدیث مؤاخاه، حدیث سدّ ابواب صحابه به مسجد نبوی جز باب علی[ؑ]، حدیث غدیر و مانند آن، نه به خاطر ضعف اسناد، بلکه ظاهراً به سبب نگاه منفی وی به محتوای احادیث مزبور است.

نتیجه آنکه هیچ شبهه‌ای در صحت حدیث ثقلین راه ندارد و حتی با فرض عدم تواتر، باز باید این حدیث را از روایات متفق‌علیه فریقین دانست.

ب. شبهه لفظی

آیا در روایت بر عدم افتراق ثقلین تصریح شده است؟ شبهه دیگری که از سوی ابن تیمیه برای تضعیف حدیث مطرح شده، در ارتباط با فقره «انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» است. وی می‌گوید:

وقد رواه الترمذی و زاد فیه و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وقد طعن غیر واحد من الحفاظ فی هذه الزیادة و قال إنها لیست من الحدیث (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۱۸). ترمذی روایت را نقل کرده و بر آن جمله «و انهما لن یفترقا...» را افزوده است، درحالی‌که تعدادی از حافظان بر او طعنه زده و گفته‌اند: این جمله از حدیث نیست.

وی در جای دیگر از کتابش می‌نویسد:

وأما قوله و عترتی أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فهذا رواه الترمذی و قد سئل عنه احمد بن حنبل فضعفه و ضعفه غیر واحد من أهل العلم و قالوا: لا یصح... (همان، ج ۷، ص ۳۹۴).

فراز و «عترتی»... را ترمذی روایت کرده و وقتی از احمد حنبل آن را پرسیدند، تضعیف کرد، و برخی دیگر هم آن را تضعیف کردند و گفتند: صحیح نیست.

این سخنان واقعاً عجیب است؛ زیرا اولاً، وی ترمذی را، که از بزرگان حدیث است، متهم به افزودن جمله‌ای بر حدیث کرده است! ثانیاً، وی نامی از طعنه‌زندگان بر ترمذی و تضعیف‌کنندگان ادعایی نمی‌برد. ثالثاً، نه تنها ترمذی (م ۳۹۷ق)، بلکه عدّه دیگری از حافظان حدیث آن را نقل کرده‌اند. رابعاً، در حالی‌که وی از احمد حنبل (م

همچنین از مسلم روایت شده است: اینچنین نیست که تمام احادیث صحیح‌السند نزد خود را در این کتاب آورده باشم، تنها روایاتی را در صحیح خود ذکر کرده‌ام که محل اجماع است... . بخاری می‌گوید: صد هزار حدیث صحیح حفظ دارم و دویست هزار حدیث غیر صحیح، درحالی‌که در کتاب *الجامع الصحیح* خود، بیش از ۷۲۷۵ حدیث با احادیث مکرر نقل نکرده و بنا بر نقلی، با حذف مکررها چهار هزار حدیث است (شهرزوری، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۱۰؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۸).

ابن قیّم جوزی (۶۹۱-۷۵۱ق) درباره حدیثی از *ابی‌الصهباء*، که فقط مسلم نقل کرده است، می‌نویسد: انفراد مسلم در نقل و اعراض بخاری از نقل آن، به صحت حدیث ضرری نمی‌رساند. آیا می‌پذیرید یا کسی می‌تواند ادعا کند که منفردات مسلم صحیح نیست؟ آیا هرگز بخاری ادعا کرده است هر حدیثی را که در کتاب خود ذکر نکرده‌ام، باطل و ضعیف بوده و حجت نیست؟ چه بسا بخاری به حدیثی احتجاج کرده که در کتاب صحیحش نیست، و چه بسیار احادیثی که بخاری آنها را تصحیح کرده، ولی در صحیح نیاورده است (ابن قیّم، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۶۴).

ابن قیّم در ذیل حدیث دیگر، که بخاری آن را نقل نکرده است، می‌نویسد: «فالحديث من أصح الأحادیث و ترک رواية البخاری له لا یوهنه» (ابن قیّم، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۹۴). این حدیث از صحیح‌ترین احادیث است و نقل نشدن در صحیح بخاری نشانه ضعف آن نیست؛ مانند احادیث مشابه دیگری که بخاری برای جلوگیری از طولانی شدن کتاب، ذکر نکرده است (نباید فراموش کرد که بخاری) کتابش را *جامع مختصر صحیح* نامید. از میان معاصران، مفتی و مؤلف وهابی، ابن عثیمین (م ۱۴۲۱ق) می‌گوید: «نحن لانکر أن هناك أحادیث صحیحة لم یذکرها البخاری و مسلم؛ لأنهما لم یستوعبا الصحیح کله» (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۵۳۸). انکار نمی‌کنیم که احادیث صحیحی وجود دارد که بخاری و مسلم نقل نکرده‌اند؛ زیرا آنان تمام احادیث صحیح را نقل نمودند.

از اینها گذشته، حدیث‌شناس زبردست عامه، حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) بعد از نقل نسبتاً کامل حدیث ثقلین در قالب داستان غدیر، می‌نویسد: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۱۸). از گزارش و

بلکه صرفاً به رعایت حقوق و ظلم نکردن نسبت به آنان توصیه فرمودند. وی می‌گوید:

فلیس فیہ إلا الوصیة باتباع کتاب اللہ، و هذا أمر قد تقدمت الوصیة به فی حجة الوداع قبل ذلک، و هو لم یأمر باتباع العترة (ابن تیمیہ، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۱۸).

هدف از این شبهه روشن است. با توجه به برداشت خلافت و امامت عترت طاهره از روایت توسط مکتب شیعه، وی با این سخن، قصد تخطئه برداشت مزبور را دارد تا حدیث را غیرقابل استناد در موضوع خلافت معرفی نماید.

در پاسخ به این شبهه نیز باید گفت: قضاوت درباره مقصود و مراد حدیث، باید بدون پیش‌داوری و برخاسته از متن حدیث باشد. شواهد نشان از آن دارد که با توجه به اهمیت موضوع، پیامبر ﷺ بارها در شرایط مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، به این امر اشاره فرمودند. به همین سبب است که حدیث دارای الفاظ متفاوتی است. بنابراین، اکتفا به متن صحیح مسلم دور از انصاف است.

آن حضرت در جایی فرمودند: «إن أخذتم بهما لن تضلوا» (تعالی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۶۳)؛ در جای دیگر از واژه «تمسک» استفاده کرده، فرمودند: «ما ان تمسکت بهما لن تضلوا؛ کتاب الله وعترتی» (سرخسی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۶۹؛ نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۲۱)؛ در جایی بر تبعیت تأکید کرده، فرمودند: «لن تضلوا إن اتبعتموهما؛ و هما کتاب الله و أهل بیته عترتی» (نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۸)؛ در برخی جاها هم واژه «اعتصام» را به کار گرفته، فرمودند: «لن تضلوا إن اعتصمتم کتاب الله و عترتی أهل بیته» (متقی هندی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۹۴۸).

پرواضح است که واژه‌هایی چون «خذ»، «تمسک»، «تبعیت» و «اعتصام» همگی بر ضرورت پیروی و طاعت دلالت دارند و با عنایت به مطلق بودن این الفاظ و مقارنت آن با قرآن کریم، طاعت مزبور نیز مطلق بوده، بر پیروی بی‌چون و چرا از مصادیق واقعی حدیث دلالت دارد که ملازم با عصمت و امامت و خلافت است.

ملاعلی قاری در تحلیل حدیث، از ابن‌الملک نقل می‌کند که گفت: تمسک به کتاب، عمل کردن به آن، یعنی پذیرش دستورات و ترک نواهی الهی است، و معنای «تمسک به عترت» هم، محبت آنان و هدایت یافتن به وسیله سیره و روش آنان است (قاری، ۱۴۲۲ق، ج ۱۱، ص ۳۰۷).

(۲۴۱ق) (که بیش از نیم قرن زودتر از ترمذی از دنیا رفت) تضعیف این فراز را نقل می‌کند که در آثار موجود از ایشان، حدیث ثقلین با همین فراز موجود است.

مثلاً، در کتاب *مسند احمد* - دست‌کم - چهار بار حدیث، با همین قید آمده است (ابن‌حنبل، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶، ح ۱۱۲۲۷). ایشان در *فضائل الصحابه* (۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷۷۹، ح ۱۳۸۲) هم حدیث را با همین قید آورده است. پس نسبت تضعیف این فراز به احمد حنبل اتهامی بیش نیست.

همچنین ابن‌سعد (م ۱۶۸ق) در *الطبقات الکبری* (بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۴)؛ ابن‌ابی‌شیبیه (م ۲۳۵ق) در *المصنف* (۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۶۴۳)؛ ابن‌ابی‌عاصم (م ۲۸۷ق) در *السننه* (۴۰۰ق، ج ۲، ص ۶۴۳)؛ ح ۱۵۴۹)؛ نسایی (م ۳۰۳ق) در *السنن الکبری* (۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۸) و ابویعلی (م ۳۰۷ق) در *کتاب مسند* (۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۱۰۲۱) حدیث را با همین قید آورده‌اند.

علاوه بر این، ده‌ها محدث و مفسر و مورخ عامه مانند: طبرانی (م ۳۶۰) در *المعجم الکبیر* (۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۶۵، ح ۲۶۷۹)؛ ابن‌کثیر (م ۷۷۴ق) در *البدایة و النهایة* (بی‌تا، ج ۷، ص ۳۵۰) و *تفسیر القرآن العظیم* (۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۱۴)، هیثمی (م ۸۰۷ق) در *مجمع الزوائد* (۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۱۶۳)؛ ثعالبی (م ۸۷۶ق) در *تفسیر جواهر الحسان* (بی‌تا، ج ۳، ص ۱۶۳)؛ ابن‌حجر هیثمی (م ۹۷۴ق) در *الصواعق المحرقة* (۱۹۹۷، ج ۲، ص ۴۳۸)؛ ملاعلی قاری در *مرقاة المفاتیح* (۱۴۲۲ق، ج ۱۱، ص ۳۰۸)؛ شوکانی (۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۵)؛ آلوسی (م ۱۲۷۰ق) در *روح المعانی* (۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۳۶۸). همین نشان می‌دهد که دانشمندان عامه اعتنای چندانی به ادعاهای ابن‌تیمیہ نداشته‌اند.

البته دلیل این انکار هم روشن است: اعتقاد به عدم جدایی ابدی بین ثقلین، نقش بسزایی در ضرورت تبعیت محض و همزمان از آن دو دارد و راه هرگونه توجیه در تمسک تنها به یکی از آن دو را مسدود می‌کند.

ج. شبهه دلالتی

آیا حدیث ثقلین به پیروی از عترت امر می‌کند؟

ابن‌تیمیہ در شبهه دیگری با استناد به روایت صحیح مسلم، مدعی می‌شود که رسول اکرم ﷺ در پی امر به پیروی از عترت نبوده،

وی سپس از عالمی به نام سیدجمال‌الدین نقل می‌کند که گفت: پیروی از آنان در صورتی است که سیره آنها مخالف دین نباشد. آن‌گاه به پاسخ این سخن پرداخته، می‌گوید: اطلاق موجود در سخن پیامبر ﷺ اشعار دارد بر اینکه کسی که به واقع از عترت باشد، سیره‌اش بر خلاف شریعت نخواهد بود.

تفتازانی (م ۷۹۳ق) در شرح المقاصد بعد از ذکر روایت می‌نویسد: از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیرعالم - برتری دارند... آیا نمی‌بینی که چگونه پیامبر آنان را به کتاب خداوند متعال مقرون ساخته که تمسک به آن دو، نجات از گمراهی است، و تمسک به کتاب معنایی ندارد، مگر عمل نمودن به آنچه از دانش و ارشاد و هدایت در آن است و در اخذ به عترت هم همین مفهوم اراده شده است (۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۰۳).

هیثمی هم گفته است: «ثقل» به هر چیز نفیس و گران‌بهای مصون و محفوظ گفته می‌شود و «کتاب» و «عترت» از این قبیل است؛ زیرا هر کدام از آن دو معدن علوم لدنی و اسرار و حکمت‌های الهی است. از همین رو، پیامبر ﷺ مردم را به پیروی و آموزش از آن دو تأکید و سفارش کردند (۱۹۹۷، ج ۲، ص ۴۴۲).

مناوی (م ۱۰۳۱ق) در توضیح حدیث ثقلین، ضمن تصریح به اینکه مراد از «عترت»، اصحاب کسا هستند، می‌نویسد:

یعنی این ائمه‌تم با و امر کتابه و انتهیتم بنواهیسه و اهتدیتیم بهدی عترتی و اقتدیتیم بسیرتیم، اهتدیتیم فلم تضالوا... (مناوی، ۱۳۵۶ق، ج ۳، ص ۱۹).

از سوی دیگر و بر اساس برخی از اسناد، پیامبر ﷺ به جای واژه «ثقلین»، از واژه «خلیفین» استفاده کردند که بر مقصود شیعه در ضرورت پیروی از عترت، دلالت بیشتری دارد. مثلاً، در مسند احمد حنبل آمده است:

إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض (او ما بين السماء إلى الأرض)، و عترتي أهل بيتي، و أنهما لن يفترقا حتى يردها على الحوض (بی‌تا، ج ۵، ص ۱۸۱).

نکته گفتنی اینکه در برخی منابع، متعلق تمسک به صورت مفرد آمده است؛ مانند: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر...» (ترمذی، بی‌تا، ج ۵، ص ۶۶۳).

بدین‌روی، برخی از عامه شیعیان را به تغییر ضمیر از مفرد به تثنیه برای سوءاستفاده در اثبات ضرورت تمسک به عترت متهم کرده‌اند: لكن الرافضة يحرفون الحديث و يقولون: «ما ان تمسكتم بهما» فلن تضلوا، و لم يأت حدیث واحد صحیح و لا حتی ضعیف و لا موضوع حتی فیہ لفظ «بهما»!! و التمسك هو فقط بكتاب الله... (شحوذ، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۳).

رافضه حدیث را تحریف نموده، به صورت «تمسكتم بهما...» نقل می‌کنند، با آنکه هیچ حدیث صحیح، بلکه ضعیف و جعلی هم به صورت «بهما» نیامده، بلکه امر تمسک در روایات، فقط به قرآن است.

پاسخ با کمی دقت روشن است: اولاً، در برخی از احادیثی که گذشت، با صراحت ضمیر «بهما» آمده است (سرخسی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۶۹؛ نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۲۱). ثانیاً، هرچند ضمیر ابتدایی مفرد باشد، ولی تثنیه آمدن ضمیر در کلمه «أحدهما» که مرجع آن، کلمه «ما» موصوله است، بیان می‌کند که متعلق تمسک در حقیقت، هر دو امر است نه فقط قرآن کریم. نتیجه آنکه حدیث ثقلین، پیروی از هر دو ثقل اکبر و اصغر را لازم شمرده است.

د. شبهات تعارضی

از دیگر شبهات مطرح، ادعای تعارض حدیث ثقلین با برخی از روایات است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. ادعای تعارض با حدیث اصحابی کالنجوم

یکی از ادعاهایی که در جهت تضعیف حدیث ثقلین مطرح شده، تعارض با حدیث معروف بین عامه است که نقل شده: «أصحابی کالنجوم، بآیهم اقتدیتیم اهتدیتیم» (ألوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۳۷۹؛ نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۴۶۹)؛ اصحاب من مانند ستارگانند. به هریک از آنها اقتدا کنید، هدایت خواهید شد. با این بیان، مفاد حدیث ثقلین منحصر کردن هدایت و رشد در پیروی از اهل بیت ﷺ است. حال آنکه بر اساس حدیث ادعایی، اصحاب پیامبر ﷺ مظهر ارشاد و هدایت مردم بودند و فرد خاصی از بین اصحاب نام برده نشده است تا امتیازی برای او درست شود.

علاء‌الدین بخاری می‌نویسد: «قوله عليه السلام: «ترکت فيکم الثقلین» من الأحاد، و خبر الواحد لیس بحجة عندهم...» حدیث

ثقلین خبر واحد است که نزد شیعه حجت نیست. علاوه بر آن افاده تمسک همزمان به کتاب و عترت دارد، نه فقط عترت، ضمن آنکه با امثال «اصحابی کالنجوم»، که دلالت بر صحت تمسک به دیدگاه هریک از صحابه و راه یافته بودن متمسک به آن دارد، هرچند مخالف نظر اهل بیت علیهم السلام باشد، معارض خواهد بود. پس دیدگاه اهل بیت واجب‌الاتباع نخواهد بود (بخاری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۵۸).

آمدی در *الإحكام*، ضمن توجیهاتی درباره نپذیرفتن مفاد حدیث ثقلین، بر تعارض آن با حدیث مزبور اشاره نموده و گفته است: «ثم ما ذكره معارض بقوله (ع): أصحابی کالنجوم؛ بأیهم اقتدیتم اهدیتم...» (آمدی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۸).

در پاسخ به این شبهه، باید گفت: قطعاً تعارض مشروط به تساوی شروط دو روایت است؛ یعنی ابتدا باید صحت هر دو طرف تعارض اثبات گردد و در صورت صحت، قوت آنها در میزان منطقی سنجیده شود، تا سپس نوبت به تعارض برسد. ولی حدیث مزبور هرچند بسیار که مورد استفاده نویسندگان اهل سنت واقع می‌گردد؛ اما از نظر دانشمندان عامه اعتبار نداشته و بارها بر جعلی بودن آن تأکید شده است. مثلاً، ابن‌قیم از بزار نقل می‌کند که گفت: حدیث «اصحابی کالنجوم...» کلامی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر نشده است و صحت ندارد (ابن‌قیم، ۱۹۷۳، ج ۲، ص ۲۴۲).

زینلی گوید: این حدیث مشهور، و تمام سندهای آن ضعیف است و هیچ چیزی را ثابت نمی‌کند (زینلی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۳۰).

ابن‌حزم *اندلسی* هم در پاسخ به استدلال برخی به حدیث می‌نویسد: احتجاج به حدیث مروی از پیامبر یعنی «اصحابی کالنجوم...» شد... این حدیث باطل و دروغین و از احادیث ساختگی فاسقان است (ابن‌حزم، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶۱).

شوکانی هم هرگونه استدلال به این حدیث را مردود دانسته، گوید: اما آنچه برخی از قایلان به حجیت قول صحابه، یعنی حدیث نبوی «اصحابی کالنجوم...» استدلال کرده‌اند، از چیزهایی است که قطعاً ثابت نیست و اشکالات آن نزد محدثان شناخته شده و عمل به آن در ساده‌ترین احکام شرع هم صحیح نیست (شوکانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۰۶).

دهه دانشمند دیگر عامه، مانند *عسقلانی* (۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۲۷)، *ابن‌منده در الفوائد* (بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹)، *ابن‌تیمیه* (۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۳۶۴)، *زهبی* (۱۹۹۵، ج ۱، ص ۲۱۴) و *البانی در صفة*

نکته دیگری که باید بدان توجه شود عدم امکان صدور چنین دستوری از سوی رسول خداست؛ زیرا مفاد چنین سخنی معصوم بودن همه صحابه خواهد بود، و حال آنکه کسی چنین ادعایی نکرده است؛ زیرا از یک سو، برخی از اصحاب به جهل و نادانی خود در احکام و تفسیر آیات اعتراف کرده‌اند، و از سوی دیگر، برخی از صحابه، اصحاب دیگر را به فسق و فجور متهم و حتی توهین و تکفیر نموده یا به روی هم شمشیر کشیده‌اند و در زندگی بعضی از آنها اقدامات خلافی همچون شرب خمر و خرید و فروش آن و جاری شدن حد شرعی بر آنان، شهادت دروغ، خروج و شورش بر خلیفه وقت و مانند آن ثبت شده است. همچنین بسیاری از صحابه در مسائل گوناگون اختلاف نظر داشته و دیدگاه واحدی ارائه نکرده‌اند. حال چگونه ممکن است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدایت امت را در گرو عده‌ای قرار دهد که دارای این مشکلات بوده‌اند؟! آیا ممکن است - مثلاً - گفته شود: کسانی که به تحریک طلحه و زبیر و صحابه دیگر به قتل خلیفه سوم اقدام کردند یا کسانی که با پیروی از آنها و همسر پیامبر یا به تبعیت معاویه (به‌عنوان یکی از صحابه در نظر عامه) با امام علی علیه السلام جنگیدند، در مسیر هدایت قرار داشتند؟ اگر حدیث ادعایی ملاک باشد، چرا باید کسانی که به پیروی

بزرگان عامه، راوی مردود است. وی همان کسی است که به دستور *ابن زیاد*، سفیر امام حسین علیه السلام (عبدالله بن یقطر یا قیس بن مسهر *صیداوی*) را از بالای دارالاماره به زیر انداخت و درحالی که هنوز جان در کالبد داشت، سر از تنش جدا کرد.

ابن حجر از *احمد حنبل* نقل می‌کند که وی بسیار مضطرب و دگرگون بوده و جداً ضعیف است. وی همچنین از *ابن حبان* نقل می‌کند که وی اهل تدلیس بوده است (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۶ ص ۳۶۵).

مناوی می‌گوید: *بزار* (م ۲۹۲ق) مانند *ابن حزم* معتقد است که این حدیث صحیح نیست؛ زیرا *عبدالملک* چیزی از ربعی نشنیده و ربعی نیز از *حذیفه* نشنیده است (مناوی، ۱۳۵۶ق، ج ۲، ص ۵۶).

همچنین از جمله *راویان* این حدیث، *احمد بن محمد بن غالب باهلی* است که بسیار مذمت شده است. *ابن عدی* از *ابوعبدالله نهانندی* نقل می‌کند که به وی گفت: این حرف‌ها چیست که نقل می‌کنی؟ گفت: برای نرم شدن دل عامه مردم آنها را جعل می‌کنیم (ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۵).

حاکم هم می‌گوید: از *شیخ ابوبکر بن اسحاق* شنیدم که می‌گفت: وی از کسانی است که در *دروغگو* بودنش شک ندارم. *ابو احمد حاکم* همچنین گفت: وی روایات زیادی دارد که شکی در ضعیف بودن روایاتش ندارم... *ابوداود* هم گفته است: چهارصد حدیث از وی به من رسید؛ اسنادش را بررسی کردم و دیدم همگی آنها *دروغ* است. *حاکم* گفته که وی احادیث جعلی را به نام افراد ثقه نقل می‌کرده است (ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۷۲).

یکی دیگر از *راویان* حدیث مزبور، *یحیی بن سلمه کهیل* است که جمع زیادی از عامه وی را مردود می‌دانند. *ترمذی* بعد از نقل همین روایت، از طریق *یحیی* می‌نویسد: این حدیث، حدیث غریبی است که فقط از طریق *یحیی بن سلمه* نقل شده، و او در نقل حدیث ضعیف است (ترمذی، بی‌تا، ج ۵، ص ۶۷۲).

ذهبی هم می‌گوید: *ابوحاتم* و دیگران او را *منکر الحدیث* دانسته‌اند و *نسائی* گفته است: حدیثش متروک است. *عباس* هم از *یحیی* نقل کرده که قابل اعتنا نیست و حدیثش ارزش نوشتن ندارد (ذهبی، ۱۹۹۵، ج ۷، ص ۱۸۴).

یحیی بن معین هم او را تضعیف کرده است (ابن حجر، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۴۳۱).

البته در طرق مختلف روایت، نام *راویان* دیگری هم به چشم

از صحابه بزرگوار *همچون سلمان و ابوذر و مقداد* و مانند ایشان با سقیفه به مخالفت برخاستند و از امامت *امیرمؤمنان علی* علیه السلام حمایت کردند، مورد بی‌مهری شما قرار گیرند؟!

همگان می‌دانند که صحابی معروف *سعد بن عباد* با خلیفه اول و دوم بیعت نکرد تا کشته شد. حال اگر کسی به وی اقتدا کرده، با منتخبان سقیفه مخالفت کند، چرا باید آماج اعتراض شما باشد؟!

علاوه بر این، حدیث مزبور، که اتفاقاً در صحیحین نیامده، با احادیث صحیحی که در صحاح اهل سنت آمده و بیانگر ارتداد برخی از صحابه و محرومیت از حوض کوثر و دور شدن از پیامبر در قیامت است در تعارض روشن قرار دارد؛ مانند:

و إن أناساً من أصحابی يؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: أصحابی، أصحابی! فیقول: إنهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم... (بخاری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۲۲۲، ح ۳۱۷۱).

بدین روی، *ابن حزم اندلسی* در زمینه علت رد این حدیث، می‌نویسد: درحالی که پیامبر از خطای *ابوبکر* در ارائه تفسیری از قرآن خبر داده و تأویلی از تأویلات عمر را تکذیب کرده، بر ایشان جایز نیست که به اقتدای آنان امر نمایند. محال و ممتنع و البته غیرجایز است که پیامبر به تبعیت از کسانی امر کند که خود از خطایشان خبر دادند؛ زیرا در این صورت، امر به خطا خواهد بود که آن حضرت از این کار به دورند (ابن حزم اندلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶۱).

۲. ادعای تعارض با حدیث اقتدا به شیخین

یکی دیگر از شبهات در قبال حدیث تقلین، ادعای تعارض آن با حدیثی معروف بین عامه است که ادعا شده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اقتدوا باللذین من بعدی اُبی بکر و عمر» (احمد حنبل، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۵۹)؛ با این بیان که اگر حدیث تقلین هدایت را انحصاراً در پیروی از عترت بداند این با دستور اقتدا به شیخین ناسازگار است. *دهلوی* در *تحفه اثنی عشریه* (دهلوی، بی‌تا، ص ۴۵۷) از جمله کسانی است که ادعای تعارض را مطرح نموده است.

در پاسخ باید گفت:

اولاً، بررسی اسناد حدیث ادعایی حاکی از وجود مشکلات جدی درباره آن است. یکی از طرق حدیث، طریق *عبدالملک بن عمیر* از ربعی از *حذیفه بن یمان* است. *عبدالملک* (م ۱۳۶ق) در نظر جمعی از

روایت اقتدوا ... صحیح نیست؛ زیرا از فردی مجهول به نام مولای ربعی و همچنین از مفضل صبی نیز نقل شده که روایت او حجت نیست.

وی پس از بررسی دو سند دیگر و اشاره به ضعف آنها، ادامه می‌دهد: «و لو صح لکان علیهم لا لهم...»؛ اگر روایت صحیح باشد به ضرر آنهاست، نه به نفع آنان؛ زیرا آنها (مالکی‌ها، حنفی‌ها و شافعی‌ها) بیش از هر کس/بویکر و عمر را ترک کرده و کنار گذاشته بودند. قبلاً توضیح دادیم که اصحاب مالک در پنج جا با/بویکر، و در سی جا با عمر مخالفت کرده‌اند. البته اینها نمونه‌هایی است که فقط در موطأ روایت کرده‌اند. همچنین گفته شد که/بویکر و عمر با هم اختلاف داشتند (ر.ک: ابن حزم، ۱۴۰۴ق).

جالب اینکه/ابن حزم بعد از رد حدیث «اقتدوا...» مسیر صحیح در این باب را عمل به روایت ثقلین معرفی می‌کند. هرچند در این زمینه و بر اساس شیوه عامه، به حدیثی تحریف شده از حدیث ثقلین، یعنی استفاده از کلمه «سنت» در آن به جای «عترت» اشاره می‌کند (همان، ج ۶، ص ۲۴۳).

وی همچنین در کتاب *الفصل* می‌گوید: اگر ما تدلیس و بیان چیزی را که اگر دشمنان به آن دست یابند از فرط خوشحالی پرواز کرده یا از ناراحتی ساکت و مبهوت شوند جایز می‌دانستیم، به طور قطع، به روایت مزبور احتجاج می‌کردیم... ولی این حدیث صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج و استدلال به آنچه صحیح نیست، حفظ کند (ابن حزم، بی تا، ج ۴، ص ۸۸).

ثالثاً، علاوه بر مشکل سند و تضعیف روایت از سوی بزرگان عامه، اشکالات دیگری هم وجود دارد که مانع از اعتبار آن برای مقابله با حدیث ثقلین می‌شود که به صورت گذرا بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

با وجود تردید جدی در صحت حدیث، برخی تلاش دارند تا با تصحیح آن، به تضعیف حدیث ثقلین برخاسته، بر ضرورت پیروی از شیخین تأکید کنند. ولی در اینجا، با چالش مهمی مواجه هستند؛ زیرا برخلاف شیعه، آنان مدعی هستند که پیامبر ﷺ کسی را به عنوان خلیفه خود انتخاب نکرده است.

بدین‌روی، برخی از دانشمندان عامه به پاسخ‌گویی این اشکال پرداخته‌اند. *مناوی* از این دسته است که به طرح اشکال پرداخته، می‌گوید: اگر برسید که حدیث با آنچه صاحبان اصول و کتاب‌های معتبر اتفاق دارند که پیامبر بر خلافت کسی تصریح نکرد، تعارض

می‌خورد که هر کدام به نوعی از سوی علمای رجال جرح شده‌اند که به منظور پرهیز از اطالۀ سخن، از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

ثانیاً، همان‌گونه که قبلاً گذشت، شرط تعارض، تساوی دو خبر از هر حیث است. این در حالی است که صحت حدیث ادعایی علی‌رغم استفاده گسترده نویسندگان عامه از آن، از سوی بسیاری از بزرگان رد شده است. تفصیل موضوع را باید در تحقیقی دیگر جست‌وجو کرد، ولی به اجمال، نام برخی از ابطال‌کنندگان این روایت عبارت است از:

۱. *عقیلی* در *الضعفاء* با اشاره به یکی از اسناد این روایت، می‌گوید: «حدیث منکر لا أصل له من حدیث مالک» (عقیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۹۴)؛ حدیث منکری است که پایه و اساسی از طریق مالک ندارد.

۲. *حافظ* ذهبی پس از شرح حال *احمد بن محمد بن غالب باهلی* (م ۲۷۵ق) و *دجال* و متروک دانستن وی در نگاه بزرگانی همچون *ابوداود* و *دارقطنی*، حدیث مزبور را از مصیبت‌های به‌وجودآمده توسط وی دانسته، از *بویکر نقاش* (م ۳۵۴ق) نقل می‌کند که گفت: آن حدیث واهی و بی‌ارزش است (ذهبی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۲۸۶؛ نیز ر.ک: ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ۲۷۲).

ذهبی در جای دیگر در شرح حال *محمد بن عبدالله بن عمر بن القاسم*، از نوادگان خلیفه دوم، که از روایان حدیث است، می‌نویسد: *عقیلی* از او یاد کرده و گفته است: حدیث او صحیح نیست و به نقل حدیث شناخته شده است. ذهبی سپس روایت وی به طریق *مالک* از *نافع* را نقل کرده، می‌گوید: «در روایات مالک، خبری از این حدیث نیست، بلکه این حدیث از طریق *حذیفه بن یمان* معروف است»، و بدین وسیله، پرده از دروغ‌پردازی وی برمی‌دارد.

ذهبی در ادامه می‌افزاید: *دارقطنی* می‌گوید: این عمری سخنان اباطیلی را از قول مالک نقل می‌کند. *ابن منده* درباره عمری می‌گوید: او حدیث‌های منکر دارد (همان، ج ۶، ص ۲۱۸).

۳. *عسقلانی* با اشاره به روایت این حدیث توسط *احمد بن صالح* می‌گوید: این روایت غلط است، و به احمد مزبور اعتماد نمی‌شود (ابن حجر، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۸۸).

۴. *اندلسی* (م ۴۷۵ق) می‌گوید: «وَأَمَّا الرَّوَايَةُ اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي فَحَدِيثٌ لَا يَصِحُّ...» (ابن حزم، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۲۴۲)؛

صحابه به آن استدلال نکردند؟ چرا خلیفه اول خلافت را به دیگران مانند ابوعبیده جراح و عمر بن خطاب موکول می‌نمود؟ چرا در هیچ زمانی، خلیفه اول به آن استدلال نکرده است؟ همه اینها نشانه صحت نداشتن این حدیث و ناتوانی از معارضه آن با حدیث متواتر ثقلین است. بر فرض که چنین سخنی هم از پیامبر ﷺ صادر شده باشد، یا آن گونه که در برخی منابع شیعه آمده، لفظ ابوبکر و عمر در حدیث به صورت منصوب بوده و آنان مخاطب پیامبر و مأمور به پیروی از کتاب و عترت بودند و یا روایت مربوط به داستانی خاص باشد که راویان به عللی صدر و ذیل روایت را حذف آن را در مقصود خاص استفاده کرده‌اند که تفصیل ماجرا باید در مقاله‌ای خاص بررسی گردد.

۳. تعارض با حدیثی دیگر

آمدی (و احتمالاً برخی دیگر) حدیث ثقلین را معارض با حدیثی دیگر هم دانسته‌اند. وی می‌گوید:

ثم ما ذكره معارض... بقوله: «خذوا شطر دينكم عن الحميراء»، و ليس العمل بما ذكرتموه أولى مما ذكرناه (آمدی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۸).

حدیثی که ذکر کردند با دستور پیامبر ﷺ که فرمودند: بخشی از دینتان را از حمیراء (عایشه) بگیرید، تعارض دارد و عمل به حدیثی که گفتید، برتر از عمل به این حدیث نیست.

در پاسخ باید گفت: اولاً، این حدیث هم ساختگی بوده و از اعتبار واقعی برخوردار نیست. ابن‌قیم جوزی می‌گوید:

و كل حدیث فيه یا حمیراء أو ذكر الحمیراء، فهو كذب مختلق؛ مثل... حدیث خذوا شطر دينكم عن الحمیراء (ابن‌قیم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۰).

هر حدیثی که در آن «یا حمیراء» یا نامی از حمیراء باشد، دروغ و ساختگی است؛ مانند حدیث «خذوا شطر دينكم عن الحمیراء».

ابن‌کثیر هم آورده است: حدیثی که می‌گوید: نصف دین خود را از حمیراء بگیرید، اصل و اساسی ندارد و در کتب معتبر دیده نشده است. از استادمان منری هم پرسیدم، گفت: اصلی ندارد (بی‌تا، ج ۸، ص ۹۲).

سخاوی نیز درباره حدیث مزبور می‌گوید: استاد ما می‌گفت: «...

لاأعرف له إسناداً و لأرأته فی شیء من كتب الحدیث إلا فی النهاية

دارد، در جواب می‌گویم: مراد آنان این است که حضرت تصریح علنی بر خلافت کسی نکرد و از این حدیث، همان گونه که خلافت فهمیده می‌شود، اقتدا در سایر نظرات و مشورت‌ها و اقتدا در نماز هم فهمیده می‌شود (مناوی، ۱۳۵۶ق، ج ۲، ص ۵۶). نتیجه آنکه با فرض صحت حدیث، شاید منظور پیامبر صرفاً اقتدا در جماعت و مانند آن باشد که هرگز بر خلافت و امامت، که ضامن هدایت باشد، دلالت نخواهد داشت.

مطلب دیگر درباره این حدیث، تضاد آن با حدیث محل استناد آنان، یعنی حدیث «اصحابی کالنجوم...» است که بررسی مختصرش گذشت. از آنجا که در بسیاری از جاها، نظر صحابه با دیدگاه شیخین اختلاف داشت، به مقتضای حدیث «اصحابی کالنجوم...» می‌توان به نظر هر کدام از صحابه عمل کرد، درحالی‌که به مقتضای حدیث «اقتدوا...» باید صرفاً به نظر شیخین عمل نمود و با توجه به قاعده معروف «الروایان إذا تعارضوا تساقطوا» امکان سقوط هر دو حدیث ادعایی وجود دارد.

نکته دیگر اینکه در موارد متعدد، بین خلیفه اول و دوم اختلاف وجود داشت؛ مثلاً، ابوبکر قایل به جواز متعه و عمر قایل به حرمت آن بود. مسلمانان باید به کدام یک اقتدا کنند؟! علاوه بر آن، اگر روایت صحیح باشد، باید بر عمر بن خطاب، اقتدا به ابوبکر واجب باشد. پس چرا وی به مخالفت با نظرات ابوبکر برخاست؟

از سوی دیگر، حضرت زهراء ﷺ هرگز دو خلیفه اول را به رسمیت نشناخت و نه تنها از آنها پیروی نکرد، بلکه به مخالفت علنی با آنها پرداخت. عثمان خلیفه سوم و برخی دیگر از صحابه در جاهایی با هر دو خلیفه پیشین مخالفت کردند. سعد بن عباد و عمار با آنان بیعت نکردند. این رفتارها چگونه با حدیث مزبور قابل توجیه است؟

همچنین بر اساس گزارش‌های تاریخی، تردیدی وجود ندارد که شیخین از احکام فقهی متعدد بی‌اطلاع بودند. آیا ممکن است پیامبر ﷺ به پیروی مطلق از آنها، که بیانگر عصمت آنان خواهد بود، فرمان دهند؟! در صورت صحت این حدیث، باید برادران اهل سنت مدعی عصمت شیخین از لغزش و خطا باشند؛ زیرا امر به اقتدای مطلق، مساوی با عصمت است؛ چنان‌که خداوند درباره انبیا می‌فرماید: «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ» (انعام: ۹۰). آیا آنان این را می‌پذیرند؟! اگر حدیث مزبور صحت داشت، چرا در روز سقیفه، هیچ‌کدام از

نتیجه‌گیری

این مقاله کوشید تا به دور از هرگونه تعصب و با استناد به منابع معتبر و مقبول عامه اثبات کند که شبهات مختلفی که بر حدیث متواتر تقلین وارد می‌شود، تلاش‌های ناآگاهانه یا مغرضانه برای از کار انداختن یکی از اسناد مهمی است که می‌تواند منشأ برکات بی‌شمار حاصل از وحدت و انسجام و در نهایت، تقویت جایگاه اسلام و مسلمانان گردد. ثابت شد که فقرات متعدد این حدیث از تواتر نسبی برخوردار است و ذکر نشدن آن در منبعی مانند صحیح بخاری، به اعتبار بلند آن آسیبی وارد نمی‌سازد؛ زیرا بسیاری از دیگر روایات صحیح هم در آن نیامده است. همچنین اثبات شد که معارض سازی برای حدیث ثقلین همانند تعارض با حدیث «اصحابی کالنجوم...» یا «اقتدوا...»، تلاش نافرجامی برای بی‌اعتبارسازی حدیث ثقلین بوده و نتیجه‌ای در پی نداشته است.

منابع.....

- ابن ابی شیبیه، ابوبکر، ۱۴۰۹ق، *المصنف فی الأحادیث والأثر*، تحقیق کمال یوسف النجوت، ریاض، مکتبه الرشد.
- ابن ابی عاصم شیبانی، ۱۴۰۰ق، *السنة*، تحقیق محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت، المکتب الاسلامی.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۴۰۳ق، *العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه*، تحقیق خلیل المیس، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن عدی، ابواحمد جرجانی، ۱۴۰۹ق، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، تحقیق یحیی مختار غزاوی، بیروت، دارالفکر.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۶ق، *منهاج السنة النبویه*، تحقیق محمد رشاد سالم، بی‌جا، مؤسسة قرطبه.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۴۰۴ق، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر.
- _____، ۱۴۰۶ق، *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسه العلمی للمطبوعات.
- ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، ۱۹۹۷م، *الصواعق المحرقه*، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله التركي و کامل محمد الخراط، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، ۱۴۰۴ق، *الإحکام فی أصول الأحکام*، قاهره، دارالحدیث.
- _____، بی‌تا، *الفصل فی الملل والأهواء والنحل*، قاهره، مکتبه الخانجی.
- ابن حنبل، احمد، ۱۴۰۳ق، *فضائل الصحابه*، تحقیق وصی الله محمد عباس، بیروت، مؤسسه الرساله.
- _____، بی‌تا، *مسند احمد بن حنبل*، مصر، مؤسسه قرطبه.
- ابن سعد، محمد، بی‌تا، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر.

لاین الاثیر...» (سخاوی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۲۱)؛ سندی برای این حدیث سراغ ندارم و در کتاب‌های معتبر هم آن را ندیده‌ام، جز در کتاب *النهایه ابن اثیر*. وی در ماده «ح م ر» آن را ذکر کرده، ولی نگفته است چه کسانی آن را ضبط کرده‌اند.

برهمن اساس، یکی از نویسندگان عامه پس از بیان مردود دانستن این حدیث از سوی ابن حجر، ابن کثیر، ذهبی، مزری و سخاوی می‌گوید: وقتی اینان، که بر همه کتاب‌های حدیثی احاطه دارند، حدیث را نمی‌شناسند، پس چه کسی آن را می‌شناسد و قبول دارد؟ سپس به نقل یک توجیه پرداخته، می‌گوید: بعضی از علما بر فرض صحت حدیث، آن را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد پیامبر ﷺ ارجاع به عایشه در برخی از احکام مخصوص بانوان است (رشیدرضا، ۱۳۲۹ق، ص ۸۲۱).

ثانیاً، تاریخ گواه روشنی است بر اینکه عایشه در بسیاری از مسائل ساده شرعی عاجز بود و به امام علی ﷺ ارجاع می‌داد؛ مثلاً، در دو روایت مشابه، از شرح بن هانی نقل شده است که می‌گوید: «أُتیت عائشة أسألها عن المسح علی الخفین، فقالت: علیک بابن ابی طالب فأسأله...» (نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۰). آیا سزاوار است که پیامبر ﷺ چنین کسی را به عنوان مرجع علمی امت خود قرار دهد؟!

ثالثاً، عایشه، هم با عثمان به مخالفت برخاست و هم با امیرمؤمنان علی ﷺ که خلیفه شرعی و قانونی پیامبر ﷺ بود به جنگ پرداخت و موجب کشته شدن هزاران مسلمان شد. آیا منطقی است مسلمانان در نحوه برخورد با خلیفه مسلمانان از عایشه تقلید کنند؟! رابعاً، تاریخ سرشار از اعلان ندامت عایشه از اقدامات و رویکردهایش در قبال امام علی ﷺ است. فقط برای نمونه، سیوطی روایت می‌کند: «كانت عائشة إذا قرأت «وَوَقْرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» بكت حتى تبلّ خمارها» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۹۶)؛ عایشه وقتی آیه «وَوَقْرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را می‌خواند به حدی می‌گریست که مقنعه‌اش خیس می‌شد.

قرطبی هم ضمن نقل مطلب بالا، از ثعلبی و دیگران، به نقل از ابن عطیه می‌گوید: «بکاء عائشة إنما كان بسبب سفرها أيام الجمل» (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۴، ص ۱۸۱). با این حال، آیا دانشمندان محترم عامه اجازه می‌دهند مسلمانان ایشان را مرجع علی‌الاطلاق دینی قرار دهند؟!

پس این حدیث هم نه تنها قدرت تعارض با حدیث ثقلین را ندارد، بلکه صدور آن از اساس محل تردید است.

- ابن عثیمین، محمد بن صالح، ١٤١٣ق، *مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین*، تحقیق فهد بن ناصر بن ابراهیم السلیمان، بی جا، دارالوطن.
- ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، ١٣٩٥ق، *إغاثة الیهقان من مصائد الشیطان*، تحقیق محمد حامد الفقی، ج دوم، بیروت، دارالمعرفه.
- ، ١٩٧٣م، *إعلام الموقعین عن رب العالمین*، تحقیق طه عبدالرؤف سعد، بیروت، دارالجلیل.
- ، ١٤٠٣ق، *المنار المنیف فی الصحیح والضعیف*، تحقیق عبدالفتاح ابوغده، حلب، مکتب المطبوعات الاسلامیه.
- ، ١٤٠٧ق، *زاد المعاد فی هدی خیر العباد*، تحقیق شعیب الأرنؤوط و عبدالقادر الأرنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، ١٤١٩ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ، بی تا، *البدایه و النهایه*، بیروت، مکتبه المعارف.
- ابن منده، ابوعبدالله محمد بن اسحاق، بی تا، *الفوائد*، تحقیق مجدی سید ابراهیم، قاهره، مکتبه القرآن.
- ابی یعلیٰ موصلی، احمد بن علی، ١٤٠٤ق، *مسند ابی یعلیٰ*، تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث.
- ألوسی، سید محمود، ١٤١٥ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- آمدی، ابوالحسن علی بن محمد، ١٤٠٤ق، *الإحکام فی أصول الأحکام*، تحقیق سید الجمیلی، بیروت، دارالکتب العربی.
- البانی، ناصر الدین، بی تا، *سلسله الصحیحه*، ریاض، مکتبه المعارف.
- بخاری، علاء الدین عبدالعزیز، ١٤١٨ق، *کشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی*، تحقیق عبدالله محمود محمد عمر، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ترمذی، محمد بن عیسیٰ أبوعیسیٰ، بی تا، *الجامع الصحیح سنن الترمذی*، تحقیق: أحمد محمد شاکر و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- تفتازانی، سعد الدین مسعود، ١٠١٠ق، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه.
- ثعالی، عبدالرحمن بن محمد، بی تا، *الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- دهلوی، شاه ولی الله، بی تا، *تحفه اثنا عشری*، بی جا، بی تا.
- ذهبی، شمس الدین، ١٩٩٥م، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- رشیدرضا، محمد، ١٣٢٩ق، *مجله المنار*، بی جا، بی تا.
- زیلعی، جمال الدین عبدالله، ١٤١٤ق، *تخریج الأحادیث والآثار الواقعه فی تفسیر الکشف للزمخشری*، تحقیق عبدالله بن عبدالرحمن السعد، ریاض، دار ابن خزیمه.
- سخاوی، ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن، ١٤٠٥ق، *المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من*
- الأحادیث المشتهره علی الألسنه*، تحقیق محمد عثمان الخشت، بیروت، دارالکتب العربی.
- سرخسی، شمس الدین ابوبکر محمد بن ابی سهل، ١٤٢١ق، *المبسوط*، تحقیق خلیل محی الدین المیس، بیروت، دارالفکر.
- سیوطی، عبدالرحمن، ١٤٠٤ق، *تفسیر الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، بی تا، *تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی*، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، ریاض، مکتبه الرياض الحدیثه.
- شحوذ، علی بن نایف، بی تا، *تسهیلات الرافضه حول الصحابه رضی الله عنهم و ردها*، بی جا، بی تا.
- شوکانی، محمد بن علی، ١٤١٢ق، *ارشاد الفحول إلى تحقیق علم الأصول*، تحقیق محمد سعید البدری ابومصعب، بیروت، دارالفکر.
- شهرزوری شافعی، ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمن، ١٩٨٤م، *علوم الحدیث*، بی جا، مکتبه فارابی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، ١٤٠٤ق، *المعجم الکبیر*، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی، موصل، مکتبه الزهراء.
- عقیلی، محمد بن عمر، ١٤٠٤ق، *الضعفاء الکبیر*، تحقیق عبدالمعطی امین قلجی، بیروت، دارالمکتبه العلمیه.
- قاری، ملا علی، ١٤٢٢ق، *مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح*، تحقیق جمال عیتانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- قرطبی محمد بن احمد، ١٣٦٤، *تفسیر الجامع لأحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- متقی هندی، علاء الدین، ١٤١٩ق، *کنز العمال*، تحقیق محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- منأوی، عبدالرؤف، ١٣٥٦ق، *فیض القدر شرح الجامع الصغیر*، مصر، المکتبه التجاریه الکبری.
- میلانی، سید علی، ١٣٨٧، *نقحات الاثره*، قم، الحقائق.
- نسائی، احمد بن شعیب، ١٤١١ق، *سنن کبری نسائی*، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری و سیدحسن کسروی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- نووی دمشقی، محیی الدین ابی زکریا، ١٣٩٢ق، *شرح صحیح مسلم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نیشابوری، حاکم محمد بن ابوعبدالله، ١٤١١ق، *المستدرک علی الصحیحین و بدیلہ التلخیص للحافظ الذهبی*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج، بی تا، *صحیح مسلم*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، ١٤١٦ق، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- هیثمی، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر، ١٤٠٧ق، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، قاهره، دارالریان للتراث.